

عجب صبری خدا دارد

نوشته نورالله "نورمن" گبای

For the English version of this essay please see the accompanying file.

بیدار کردن کسانی که خوابند آسان است. مشکل بیدار کردن کسانی است که خود را به خواب زده اند.

در سال ۱۹۹۴، از تاریخ ششم آپریل تا پانزدهم ماه جون، در کشور رواندا در آفریقا و ظرف چهل روز، هر روز بیست هزار نفر و جمعاً هشتصد هزار نفر انسان مطلقاً بی گناه به قتل رسیدند. اینان افراد قد بلند مسیحی از قبیله توتسی بودند که به دست مردمان قد کوتاه قبیله مسیحی هوتو، بدون توپ و تانک یا بمب و هواپیما یا کوره آدم سوزی، کشته شدند. خبر کشته شدن روزی بیست هزار نفر هر روز در دنیا پخش شد، ولی دنیا خود را به خواب زده بود.

دنیا هزاران سال است که در مرداب سیاست، دین، اقتصاد و نژاد خود را به خواب زده است. به راستی این فاجعه نه در هزار سال پیش یا در عصر حجر، بلکه همین دیروز بود که اتفاق افتاد. چرا سازمان ملل، آمریکا، اروپا، آسیا یا پاپ آن را متوقف نکردند؟ از همه مهم تر، چه بر سر حقوق بشر آمد؟ اصل «همنوعت را مانند خودت دوست بدار» چه شد؟ مگر آنها بشر نبودند؟ آری، حقوق بشر مراعات می شود، منتهی تشخیص نوع بشر در هر منطقه ای فرق می کند. از دید قدرتمندان منطقه ای و جهانی، حقوق بشر هم مشروط به منافع آنها است و بستگی به آن دارد که تابعیت، دین، نژاد و فرقه فرد، و از همه احمقانه تر، عقیده و باور ارثی او چه باشد! عملاً جان انسان‌ها زمانی ارزشمند خواهد بود که واجد شرایط صاحبان کنونی قدرت باشد. برای مثال، امروزه علیرغم آواره شدن میلیون‌ها نفر عرب، دولت‌های ثروتمند عرب، علیرغم شعارها، درها را به روی پناهندگان آواره عرب باز نکردند. آیا می‌توان کسانی را که به دور از هر اصل بنیادی، دوستدار بشر نیستند و برخی از آنان برای دیگران حتی حق حیات قایل نیستند، حقیقتاً بشر نامید و شایسته بهره‌مند شدن از حقوق بشر دانست؟ اینجاست که می بینیم دین و سیاست ملعبه دست ریاکارانند. چنان که گفته اند،

در مکتب دینداران	مردم به دو پندارند
یا رند و ریاکارند	یا ملعبه رندان
دربارگه هستی	راهی نتوانی یافت
یا فکرت و اندیشه	یا مانده در این زندان

معینی کرمانشاهی چه زیبا سروده است:

عجب صبری خدا دارد! / اگر من جای او بودم، / همان یک لحظه اول، / که اول ظلم را می دیدم از مخلوق بی وجدان، / جهان را با همه زیبایی و زشتی، / به روی یکدگر ویرانه می کردم. / عجب صبری خدا دارد!

همه قدرتمندان، چه دیندار و چه بی دین، سال‌ها است که در برابر فجایع بزرگ یا خود را به خواب زده اند یا خواب بوده اند؛ و بهترین گواه این گفته سکوت آنها در قبال وقایع قتل عام آرامنه و یهودیان در نیمه اول قرن بیستم، و کشتارهای آفریقا در دهه پایانی آن سده می باشد. به جرأت می توان گفت که چنانچه دنیا به موقع در قبال قتل عام آرامنه عکس العمل نشان داده بود، فاجعه ننگین هولوکاست رخ نمی داد. فاجعه آفریقا واقعه‌ای بود که امکان داشت با تعداد کمی سرباز یا حتی اختاری از پاپ یک روزه متوقف گردد. این واقعه ای ذاتاً سیاسی، دینی، اقتصادی یا جغرافیایی نبود. آن مردم بی گناه که پا روی دم بزرگترها نگذاشته بودند که مصلحتی در میان باشد. در فاجعه آرامنه پاپ سکوت کرد چون آرامنه متعلق به فرقه دیگری از مسیحیت بودند. در فاجعه هولوکاست سکوتی مرگ آسا کردند چون قربانیان اصلاً مسیحی نبودند و منافع خود را در نبودن آنها می پنداشتند. فاجعه آفریقا مانند

فجایع قتل عام ارامنه و یهودیان، ننگی است بر پیشانی بشر، دین و سیاست، ننگی که قلم از شرح و بیان آن قاصر است.

هیچ در خواب شد که خواسته اید
همرهان را دمی به باتگ بلند
من همان خواب رفته جانم که کسی
لب به فریاد گشوده در بر دوست

لب به فریاد وا کنید و نشد؟
از ته دل صدا کنید و نشد؟
نیست که بشنود صدای مرا
نیست آوایی این ندای مرا

در دوران قاجار، هرگاه صاحبان القاب همچون سلطنه‌ها یا دوله‌ها خدمتی می کردند یا کنیزی تقدیم می نمودند، شاه چند دهکده یا قطعۀ زمین به آنها هدیه می کرد. یک بار شاه دو دهکده همجوار را به دو تن از رجال وقت بخشیده بود. یکی از آن دو به دیگری که هم مرز او بود می گوید: «پا روی دم ما نگذاری، ها!» همسایه در جواب می گوید: «شما درازای دم خودتان را معلوم کنید تا ما پا رویش نگذاریم!» واقعاً درازای دم قدرتمندان سیاسی و دینی متغیر است. از همشهری می پرسند که «نظرت راجع به مار چیه؟» می گوید «مار حیوان خوبی و ولی حیف که همه اش دُمه!» به مصداق آن که «قدرت فساد می آورد و قدرت مطلق فساد مطلق»، بسیاری از شریران با قدرت گرفتن، همه هیکلشان دُم می شود و دُمشان را بیش از لیاقتشان برای فتنه جویی مصلحتی دراز می کنند؛ غافل از آن که مار هم عمری دارد و فتنه جویی حدی! آنجا است که در اشاره به مصلحت جویی سیاسی، چرچیل گفته بود: «ما دوستان یا دشمنان دایمی نداریم، بلکه تنها منافع دایمی داریم.»

حاجی آقا که به اتفاق منزل عازم حج بود، از ترس راهزنان جاده های ناامن، جوانی تنومند به نام قلدرخان را به عنوان نگهبان کاروان استخدام می کند و اسبی به او می دهد تا همراهشان باشد. بعد از گذر از چند کوه و درّه، تصادفاً در وقت استراحت مسافران، دزدان به کاروان حمله می کنند. شگفتا آن که جناب قلدرخان به جای انجام وظیفه، در کنار تپه باصفا دراز می کشد و در حال استراحت صحنه را تماشا می کند! دزدان مشغول غارت، فریاد حاجی آقا رو به آسمان، و زنان و کودکان در حال تضرع هستند که یکی از دزدان به سراغ قلدرخان می رود و ایشان چنان از خود دفاع و دزدان را چنان تار و مار می کند که همه فرار می کنند!

حاجی آقا، زخمی و افسرده، خطاب به قلدرخان می گوید: «چرا از اول دفاع نکردی؟ تا حالا کجا بودی؟ چرا خودت را در موقع احتیاج به خواب زده بودی؟»

قلدر خان می گوید: «تا لحظه ای که پا روی دم من نگذاشته بودند، با آنها کاری نداشتم، ولی وقتی پا روی دم من گذاشتند، خدمتشان رسیدم. شما هم زیادی حرف بزن...»

آری، قدرتها خیلی دُم دارند. دُم های سیاسی، اقتصادی، دایمی، موقت، کوتاه و بلند، رنگارنگ. در وقایع شرم آور قتل عام ارامنه و یهودیان، کسی پا روی دم خود قلدرها نگذاشته بود و قدرت های دینی و سیاسی، منافعی نمی دیدند که دخالت کنند، ولو اینکه روزی هشتصد هزار نفر کشته می شدند.

بدبخت ملت هایی که به خود و ملت خود متکی نیستند. به حمدالله، کلمه مهمل اقلیت درباره ارامنه و یهودیان منتفی شده است، چون امروزه هر یک دارای کشوری مستقل و متکی به خود هستند. تعداد جمعیت مهم نیست؛ استقلال یعنی متکی به خود بودن. چنان که اقبال لاهوری نوشت،

خدا آن ملتی را سروری داد
به آن ملت سروکاری ندارد

که تقدیرش بدست خویش بنوشت
که دهقانش برای دیگری کشت

به امید روزی که انسان ها منافع خود را در منافع جمع بدانند و نه صرفاً در منافع این ملت یا آن ملت، یا این دین و آن فرقه. به مردم مظلوم سوریه، عراق، یمن یا لیبی نگاه کنید. دولت هایشان حتی در محیط مقدس مدارس خود آن قدر تنور دشمنی با این فرقه و آن فرقه یا این دین و آن دین را داغ کردند که اینک نان و نانوا با هم می سوزند. اینجا است که می بینیم تشویق ظلم، ظالم به بار می آورد، و تشویق محبت، محبوب. فرق است میان انسان بودن و انسانیت داشتن. نادان ترین دشمنان هر جامعه پدران، مادران و معلمینی هستند که به هر نامی، ذهن انسان ها را آلوده به نفرت می کنند. کاش انسانیت واگیر داشت و حماقت واکسن!

نکته عبرت آموزی است که بهتر است در مدارس هم تدریس گردد. دنیا باید بداند که همه جنگجویانی که امروز در خاورمیانه و آفریقا به نام دین با یکدیگر می جنگند، مانند جنگجویان کاتولیک و پروتستان، همگی پیرو یک دین و یک کتاب هستند، اما به فرقه های گوناگون و متنفر از یکدیگر تعلق دارند. این است بازده تفرقه.

ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع به حکم آن که چو شد اهرمن، سروش آمد

دسته بندی هایی مانند ارتدوکس، افراطی، میانه رو و غیره، در بین پیروان همه ادیان، حتی در دل خانواده ها، آشوب به پا کرده و مردم را از دین فراری داده است. در حالی که پیوستن به این گروه یا آن گروه منطقی نباید موجب فرار از دین گردد، متأسفانه می بینیم که این مسئله در بسیاری از موارد حتی موجب خدانشناسی گردیده است. در این اثنا، گروهی نیز برای کسب روزی، مشغول ماهی گیری از آب گل آلودند. مصداق آن گفته است که «گوسفند به فکر جان است و قصاب (مدعیان ترویج دین) به فکر گوشت!»

شرح می خواهد بیان این سخن / لیک می ترسم ز افهام کهن فهم های کهنه کفته نظر / صد خیال بد در آرد در فکر

بدبختانه همه ناکامی های دینی ریشه در دستوراتی مشروط مبنی بر اعمال تبعیض میان خودی و غیر خودی دارند؛ تا بدان حد که بذر آنها تبدیل به ابزار دشمنی گردیده و هر از گاهی، در گوشه ای و به نامی دیگر، حتی در خانه خود فتنه جویان سر برمی آورد. به قول شاعر،

تخم وفا و کین در این کهنه کشتزار / آنگه عیان شود که بود موسم درو¹

فراموش نکنیم این امری طبیعی است که هرکس به حد تعصب و اعمال تبعیض، به دین یا فرقه ای معتقد شود، سرانجام نیروی درایت خود را تا آن حد نادیده خواهد گرفت که مانند خاورمیانه امروز حتی نتواند دوست و دشمن را از یکدیگر تمییز دهد. دنیا و مدعیان متضاد پیرو حق را نگاه کنید.

ایمانوئل کانت می گوید، انسان دو مقیاس برای سنجش حقیقت دارد: یکی عقل خود و دیگری قضاوت دیگران؛ و از این رو می تواند به مسئله ای واحد از نقطه نظرهای متفاوت نگاه کند. پیروان همه ادیان باید قبول کنند که دیگران نیز محق هستند و توانایی تحمل عقاید دیگران یکی از نشانه های تمدن و مایه امنیت همگانی است. در این میان، زمانی عقاید با یکدیگر به شدت برخورد می کنند که مروج و مدرس هر دینی ابله باشد! چونان که مولیر گفت، یک ابله تحصیل کرده از ابلهی بی سواد ابله تر و خطرناکتر است. آسان می شود انتقاد کرد، اما به راستی چه باید کرد؟

تغییر دنیا به سادگی ممکن نیست؛ اما در دراز مدت، با دگرگونی تدریجی نگرش انسان ها، دنیا تغییر خواهد کرد. هر چند این که «در چه مدت و به چه قیمتی» این فرآیند به ثمر خواهد رسید، بعد دیگری از بحث تکامل عقل بشر است.

تولستوی نوشت که نیروی برتر از نیروی دو جنگاور وجود ندارد: یکی زمان و دیگری شکیبایی. دوران هزاران ساله شکیبایی به سر آمده است. برای مثال، کافی است که رفتار، کردار و عقاید پاپ ها در سال های اخیر، متلاشی شدن کشور شوروی، گرویدن چین کمونیست به دنیای سرمایه داری، و یا استقلال کشورهای نوزاد را مطالعه کنیم تا بدانیم چگونه به حکم قانون تکامل، تغییر نگرش انسان ها می تواند در تغییر دنیا اثرگذار باشد.

برای نمونه، بعد از دو هزار سال ذلت و زورگویی نسبت به قوم یهود، در نیمه دوم قرن بیستم بخت آنان رو به اقبال گذاشت. در سال ۱۹۶۵ نامه ای به تاریخ مفروض ۱۹۶۰ و منسوب به پاپ جان بیست و سوم منتشر شد که حاوی دعایی بی سابقه بود:

«اکنون ما پس از قرون متوالی اذعان داریم که چشمان تار و تیره مان چنان ما را به نابینایی کشاند که دیگر زیبایی قوم برگزیده خداوند را نمی بینیم و دیگر چهره آنان را که برادر نخست زاده ما هستند نمی شناسیم. ما اذعان داریم که مهر قابیل بر پیشانی ما خورده است. قرن ها است که هابیل در اشک و

¹ آنگه عیان شود که بود موسم درو (حافظ)

¹ در اصل: تخم وفا و مهر در این کهنه کشتزار

خون می‌غلطد زیرا عشق تو را به فراموشی سپرده ایم. ما را به خاطر نفرینی که ناعادلانه به یهودیان روا داشتیم عفو کن. ما را بدین خاطر که با نفرین خود تو را برای بار دوم به صلیب کشیدیم ببخشای.»²

چهل سال پس از آن، شادروان **پاپ جان پل دوم** بی شبهه دعایی تحریر کرد و در سفر خود به دیوار ندبه واقع در اورشلیم، اسرائیل، رسماً در مقابل چشم جهانیان به ملت یهود هدیه کرد:

«خدای پدران ما،

تو ابراهیم و نوادگان او را برگزیدی تا نام تو را به میان ملت‌ها بیاورند. ما از رفتار کسانی که در طول تاریخ مایه رنج این فرزندان تو شده اند عمیقاً غمناکیم، و در عین استدعای بخشش تو، می‌خواهیم که خود را متعهد به برادری حقیقی با قوم عهد مقدس کنیم.

اورشلیم، ۲۶ مارس ۲۰۰۰

امضاء: ژان پل دوم»

این همان مقامی است که فقط ۴۵ سال پیش از آن، همتایش یعنی پاپ پیوس دوازدهم، در مقابل فجایع نازی‌ها سکوت کرده بود. آری، حقایق سرانجام هر چند به قیمتی گزاف، همانگونه که به پاپ اعظم آشکار شد، برملا می‌شوند. بازنده کسانی هستند که به تأخیر آن کمک می‌کنند.

تپیدن های دلها ناله شد آهسته، آهسته **رساتر گر شود این ناله ها، فریاد می گردد**

در تغییر اذهان خود و فرزندانمان و در طرد هر گونه نفرت مضموم ارثی، دینی و فرقه ای، کوشا باشیم. برای زیستن می‌توان به حقیقتی معتقد بود؛ اما فاجعه زمانی آغاز می‌شود که کسانی آنچه را که خود بدان معتقدند حقیقت محض و دیگران را هیچ بیندارند.

چه خوش باشد زبند خود رهیدن **به جز خود، دیگران را نیز دیدن**

بهتر است به نسل آینده آموخت که ایمان قلبی خود را تا آن اندازه تقویت کنند که تبدیل به تنفر از دیگر اندیشان نگردد؛ و دعا کنند که درک مردم از اوامری رشد کند که اجرای آنها حداقل شایسته معلومات و توانایی‌های نسل‌های امروز و فردای دنیای متمدن باشد. چون سعادت نسل آینده در تصمیم‌گیری صحیح است و **تصمیم‌گیری صحیح محتاج اطلاعات صحیح است**. بگذارید اطلاعات غلط آزمایش شده را از اذهان خود و فرزندانمان پاک کنیم؛ و گرنه به گفته **ابوسعید ابوالخیر**،

ما با می و مستی سر تقوا داریم **دنیا طلبیم و میل عقبا داریم**

کی دنیا و دین به یکدگر جمع شوند؟ **این است که ما نه دین، نه دنیا داریم**

به خاطر داشته باشیم که هیچ کتابی آن قدر مقدس نیست که نتوان مطالب آن را مورد بحث قرار داد. مدارا و دو دوزه بازی بس است. **سعدی** صدها سال قبل گفت،

جمیع پارسایان گو بدانند **که سعدی توبه کرد از پارسایی**

چنان از خمر و زمر و نای و ناقوس **نمی ترسم که از زهد ریایی**

حین مراسم تشییع جنازه، فردی از کشیش حاضر سؤال می‌کند که «آیا بهتر است پشت سر تابوت حرکت کنیم یا جلوی آن؟» کشیش می‌گوید: «پیش و پس تابوت فرقی نمی‌کند؛ فقط سعی کنید داخل آن نباشید.» سعی کنیم تا در داخل خانواده و شهر خود، مانند مردمان گرفتار خاورمیانه نشویم؛ و باشد که حتی در ذهن خود در گرداب تفرقه نیافتیم. مهم نیست که عضو این کلوپ یا آن کلوپ باشیم. خود را گول‌زنیم. همه راه‌ها بی‌تردید به بن‌بست می‌رسند.

² اصالت این دعای بخشش مورد سؤال قرار گرفته است، هرچند که می‌تواند حداقل در روح خود و با توجه به نزدیکی آشکار پاپ ژان بیست و سوم نسبت به یهودیان حقیقت داشته باشد. رجوع کنید به:

<http://robertfaurisson.blogspot.com/1990/11/fake-john-xxiiis-prayer-for-jews.html>

به گفته آقای اسمعیل ملک زاده، ما آئینه یا طوطی نیستیم؛ ما انسانیم. بد بودن برداشت های خود را به بهانه بد بودن دیگران یا این نوشته و آن کتاب توجیه نکنیم. تصمیم گیرنده و مجری مسئول ما هستیم. «مُشک را گفتند تو را یک عیب هست: / با هر که نشینی از بوی خوشت به او دهی! / گفت، زیرا که ننگرم با کی ام؛ / به آن می نگریم که من کی ام.» به گمان نگارنده، دنیا در آینده نزدیک شاهد جابجایی میلیونها پناهنده خواهد بود مگر آنکه دولت های ثروتمند، همانند طرح مارشال، آنها را در محل سکونت خودشان مورد حمایت و تعلیم قرار دهند. مشکل مشکی جهانی است و حل آن همیاری جهانی می طلبد.

از این گفتیم که بشر چگونه ممکن است آلت دست سودجویان دینی و سیاسی قرار بگیرد. به خاطر دارم که در سن پانزده سالگی مأمور شدم تا چهل صندوق حاوی قطعات متصل نشده هزار دوچرخه را از گمرک تهران تحویل بگیرم و به انبار حاجی آقا خاموشی کرمانی، واقع در خیابان ناصر خسرو، جنب گاراژ گیلان- مشهد، تحویل بدهم و رسید بگیرم. صندوق ها را تحویل گرفتم. گاریچی ها و حمال ها آنها را بار کردند و من هم سوار بر صندوق های لرزان گاری جلویی، از گمرک به سمت انبار حاجی آقا روان شدم.

به انبار که رسیدیم، حمال ها صندوق ها را یک به یک باز کردند، حاجی آقا همه را تحویل گرفت و رسید داد. دیدم که زیر برگ رسید نوشته است که «مغایر است». گفتم: «حاجی آقا، به من رسید بدهید. مغایر است یا نیست را قبول ندارم.» گفت «نمی دهم.»

حمال ها و گاریچی ها را صدا کردم و گفتم که صندوق ها را دوباره بار گاری ها کنند. آنها هم شروع به بار کردن صندوق ها کردند. دومین گاری که بار شد، حاجی آقا دید که من جدی هستم. گفت: «بچه، بیا اینجا! دست نگهدار!» بعد رسید را آنطور که من خواستم نوشت و به من داد.

سپس گفت «صبر کن!» تصور کردم که می خواهد انعام بدهد؛ اما بهتر از انعام، تکه ای کاغذ بسته بندی را برداشت و بر آن نوشت: «فقیه شهر گفتا به گوش جمارش، خرمشو / هر که خر شود به ناچار شوند بر سوارش.» نوشته را به دست من داد و به لهجه شیرین کرمانی گفت: «تو موفق خواهی بود.» آنچه گفت و نوشت حقیقتاً از انعام بهتر بود؛ چون ۷۰ سال است که این کاغذ و شعر را همچنان حفظ کرده ام.

زندگی یعنی کسب تجربه. در این میان گروهی آلت دست می شوند و گروهی دیگر به نام دین و سیاست، تا سواری دهنده هست، سواری می گیرند. اینان نمی خواهند بفهمند که تنها زمانی سعادت و امنیت جهانی تأمین خواهد شد که امنیت فرد مراعات گردد، و نه اجرای قوانین مشروط دینی؛ و تا دین به مثابه ابزار است، سازمان ملل و حقوق بشر هم پیوسته خلع ید می شوند.

گر در آنجا آتشی باشد، از اینجا برده اند

زاهدا گولم نزن، دوزخ ندارد آتشی

به گفته معینی کرمانشاهی،

عجب صبری خدا دارد! / چرا من جای او باشم؟ / همین بهتر که او خود بنشسته و / تاب تماشا می تمام زشتکاری های این مخلوق را دارد. / و گرنه من به جای او چو بودم، / یک نفس کی عادلانه سازشی / با جاهل و فرزانه می کردم. / عجب صبری خدا دارد! / عجب صبری خدا دارد!

نورالله "نورمن" گبای
اکتبر ۲۰۱۵، لس آنجلس

در صورت تمایل، این نوشته را برای دوستان خود نیز ارسال کنید.

برای داوطلبان رایگان دیگر نوشته های نورالله گبای، از جمله کتاب او با عنوان لحظاتی برای تفکر، به زبان های فارسی و انگلیسی، به آدرس www.BabaNouri.com مراجعه کنید.